



E-ISSN: 2706-8927

P-ISSN: 2706-8919

www.allstudyjournal.com

IJAAS 2020; 2(4): 283-288

Received: 12-08-2020

Accepted: 18-09-2020

پوهنمل حبیب الله کاشفی

استاد دیپارتمنت فارسی

پوهنتون پروان

چاریکار، افغانستان

ابزار جنگی در تاریخ بیهقی با نمونه‌هایی از شاعران پارسی

پوهنمل حبیب الله کاشفی

Abstract

Hussein Bayhaqi shines like a shining star in the sky of Persian language who was being considered as the most committed and sincere historian in our latest civilization. Beyhaqi is the most worthy writer of the fifth century (Hegri Qamari) whose eternal masterpiece is full of historical and literary issues and values. The history of Beyhaqi is a full-fledged mirror of the culture and civilization of our ancient period. Besides of discussion on customs, tradition, literature and culture it also talked about issues such as: tools of war, line-up, command, war-making, revenge and dozens of other issues.

This research tries to explore the very use of war tools in Bayhaqi's History (Tarikh-i-Bayhaqi) taking into consideration the works and samples of major Persian poets and writers. Though the war tools are variously used in many parts of the Bayhaqi's History such as beep, track (sign) and etc. Despite of its frequent use in the mentioned credible document one or two of these samples have been selected to be used in the works .

Since the very purpose of the study is to introduce war tools in Bayhaqi's History (Tarikh-i Bayhaqi) so all the war tools are extensively described alphabetically and for the due task Shahir Poets Dewan has been widely used. In addition, certain questions are selected for further understanding of war tools, to conclude it must be said that from one hand it is easy to understand the meaning of war tools and on the other hand they can be properly used in the due context.

Keywords: Military Tools, Bayhaqi, Amir, Weapons, Beep and Sign.

چکیده

حسین بیهقی همچو ستاره‌ی درخشان در آسمان زبان فارسی دری می‌درخشد؛ حقا که او صادق‌ترین تاریخ نگار این حوزه‌ی تمدنی است. بیهقی شایسته‌ترین نویسنده‌ی قرن پنجم هـ. ق می‌باشد که شاهکار جاودانش مملو از مسایل تاریخی و ادبی است. تاریخ بیهقی آیینی تمام‌نمای فرهنگ و تمدن دوره‌ی باستانی ماست، که گذشته از پرداختن به آداب، فرهنگ و مجلس‌آرایی در آن، به مسایلی چون: ابزار جنگی، صف‌آرایی، فرماندهی، جنگجویی، انتقام‌جویی و ده‌ها مورد دیگر نیز پرداخته شده است.

در این پژوهش ابزار جنگی در تاریخ بیهقی، با نمونه‌هایی از معروف‌ترین شاعران زبان فارسی، معرفی و بازکاوی شده است. اگرچه در قسمت‌های مختلف تاریخ بیهقی به کرات از وسایل جنگی‌ای مانند بوق، علامت، عقابین، برگستوان و مانند آن نام برده شده؛ با وجود این، در بیشترین موارد دو نمونه و گاهی فقط یک نمونه‌ی زیباتر و رساتر برگزیده شده است.

از این که کلیدی‌ترین هدف ما معرفی و واکاوی ابزار جنگی در تاریخ بیهقی بوده است، بنابراین تمام ابزار جنگی بر اساس حروف الفبا نوشته و به گونه‌ی جامع توضیح شده است و برای انجام این کار از لغتنامه‌ها و دیوان شاعران نام‌آور سودجسته شده است. و همچنین برای بازشناسایی بهتر ابزار جنگی، برای اکثریت آن‌ها تصاویری انتخاب شده است، در نتیجه از یکسو به معانی ابزار جنگی راحت‌تر پی‌برده می‌شود و از دیگر سو طریق بکارگیری آن‌ها خوبتر به نمایش گذاشته شده است.

واژه‌های کلیدی: ابزار جنگی، بیهقی، امیر، سلاح، بوق و علامت.

مقدمه

ابولفضل محمدبن حسین بیهقی مؤرخ شهیر و چیره‌دست قرن پنجم هـ. ق یکی از برجسته‌ترین نویسندگان زبان فارسی دری است. او بر اساس توانایی، هوش و استعداد خود توانست که مورد توجه سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود قرار بگیرد. بیهقی زبان شسته و رفته‌ای داشت که آثار او عاری از هر گونه حشو و زواید است و همچنین حافظه‌ی او مملو از واژگان غنی است «که حتی در توصیف صحنه‌های همسان نیازی به بهره‌گیری از تعبيرات تکراری ندارد. حد و مرز کلمات را به خوبی می‌شناسد و آن‌ها را بیهوده به کار نمی‌گیرد. از آوردن مترادفات بی‌فایده و حشوآمیز پرهیز دارد. اطناب‌هایش به جا و به مورد است... و از بیان جزئی‌ترین نکته‌ها نیز خودداری نمی‌کند» (روان‌پور، 1387: 25).

کتاب تاریخ بیهقی یکی از عالی‌ترین شاهکارهای زبان فارسی است که در طول سال‌ها در پیوند به آن پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است، با آن هم گره‌هایی در آن وجود دارد که تا حال گشوده نشده و نیازمند کنجکاو است. این کتاب از جهت موضوع، گنجینه‌ی پربهای تاریخ‌نویسی است و از جهت ادبی، دارای نثر زنده و پویانده می‌باشد که مطالب آن در اوج فصاحت و بلاغت بیان شده است. ابولفضل بیهقی در تاریخ جاودان خویش به طبقات مختلف اجتماعی چون سیاستمداران، جنگجویان، کسبه‌کاران، مطربان و مانند آن توجه کرده و از دیگر سو به آداب، رسوم، فرهنگ، شکار، نامه‌ها و ابزار جنگی گاهی اشاره و گاهی پرداخته شده است.

این پژوهش در پیوند به ابزار جنگی در تاریخ انجام شده است؛ نویسنده در انتخاب نمونه‌ها در پی پیام خاصی نیست، از همین جهت ترتیب و توضیح ابزار جنگی را بر اساس حروف الفبا از هر روش دیگر برگزیده است. بیهقی از ابزار جنگی‌ای چون: آیینی‌فیل، بوق، برگستوان، خشت و مانند آن در قسمت‌های مختلف تاریخ سیاسی و ادبی خویش نام

Corresponding Author:

پوهنمل حبیب الله کاشفی

استاد دیپارتمنت فارسی

پوهنتون پروان

چاریکار، افغانستان

برده است که ذکر تمام موارد آن سبب طوالت بیش از حد می‌شود، بنابراین ما تمام نمونه‌ها را با توجه به ارزشمندی جملات و برای بهتر معرفی کردن ابزار و وسایل جنگی برگزیده‌ایم؛ تا باشد که از یکسو ابزار جنگی خوبتر به معرفی گرفته شود و از سوی دیگر تا حد امکان توجهی به زبان و بیان نویسندگی تاریخ بیهقی صورت بگیرد. ناگفته نگذاریم که برای توضیح بهتر ویژگی‌های ابزار جنگی از شاعران کهن فارسی نیز- با توجه به رعایت ایجاز- نمونه‌هایی برگزیده شده است.

در تاریخ بیهقی گذشته از ابزار جنگی، از وسایل موسیقی چون: دهل، بوق، کوس، نقره و مانند آن برای آماده کردن لشکر و نیز برای ایجاد ترس و هراس در وجود دشمن استفاده می‌شد، که این موضوع سبب می‌شد، تا سپاهیان غزنویان خویش را با نیرو و توانمند احساس نمایند.

1- آیینی پیل: نوعی از طبل یا کوس بزرگی که دارای صدای بلند بوده و آن را بر پشت پیل می‌بندیدند و هنگامی که نور آفتاب بر آن می‌تابید، چشم دشمن را خیره می‌گردانید (دهخدا: 1352). در تاریخ بیهقی علاوه بر آیینی پیل از ابزار موسیقی نیز سخن گفته شده است که برای خیره و حیران کردن چشم دشمن از آن استفاده می‌شد. «امیر {مسعود} روی به‌قبله کرد و بوق‌های زرین که در کنار باغ داشته بودند بدمیدند و آواز به آواز دیگر بوق‌ها پیوست و غریوی برخاست و بردرگاه کوس فروکوفتند و بوق‌ها و آیینی پیلان بجنبانیدند، گفتمی رستخیز است» (بیهقی، 1388: 356)، نمونه‌هایی از شاعران:

چون به لشکرگه او آیینی پیل ز زنده شاه افریقه را جامه فرو نیل زنده
(منوچهری، 1363: 121)

ز آیینی پیل و رنگ اشتر صدف را شبه است برجای در
(نظامی، 1363: 118)



(شکل 1، آیینی پیل)

2- برگستوان: برگستوان در لغت به معنی نگهبان سینه و پهلو است و برگستوان یکی از وسایل جنگی قدیم بوده است که آن را شخص جنگی در تن می‌کرد و یا هم بالای اسب و پیل می‌انداخت (کزازی، 1387/ج3/327) این موضوع را معین نیز چنین آورده است: روپوش و زره مخصوصی که در قدیم هنگام جنگ، بر تن می‌کردند و یا روی اسب می‌انداختند (معین، 1371). مثال‌هایی که در متون ادبی به ویژه در تاریخ بیهقی آمده خود دال بر این است؛ بیهقی می‌نویسد: «نخست جنبان بسیار با سلاح تمام و برگستوان و غلامان ساخته با علامت‌ها، مطرق‌ها، و خیل و خاصه‌ای او با بسیار پیاده و بر اثر ایشان خیل یک یک سرهنگ می‌آمدن» (بیهقی، 1388: 31). «و با ایشان پنج پیل نر آوردند و دو ماده، نران با برگستوانی از دیبا و آیینی زرین و سپین و مادگان با مهدهای زر و کمرها و ساخته‌های مرصع به جواهر» (همان: 411)، نمونه‌ها:

نیشند نام ده و دوازدهزار زره‌دار و برگستوان و رسوار
(مولوی، 1385: 513)

ز برگستوان‌های گوهرنگار همان چرم زرباقه‌ای آیدا
(نظامی، 1363: 125)

بدین اسب و برگستوان کسان یکی خسروی به آرزوی نارسان
(فردوسی، 1374: 415)



(شکل 2، برگستوان نگهبان سینه)



(شکل 3، برگستوانی که بالای اسب می‌انداختند)

3- بوق: آله‌ای است که با به صدادر آوردن آن در جنگ به دشمن اختار می‌دهند، نوعی شیپوری که شکارچیان برای راندن شکار از محلی به محل دیگر از آن استفاده می‌کنند و... و این آله را به نام نای یا نای بزرگ نیز یاد می‌کنند (معین، 1371). در تاریخ بیهقی از این آله علاوه بر آن که در هنگام عزیمت و بازگشت پادشاهان و حجاج و مجلس‌آرایی مورد استفاده قرار می‌گرفت، در جنگ نیز برای آماده کردن لشکر، حرکت کردن لشکر و برای ضعیف ساختن مورال دشمن به کار می‌رفت. «امیر به رسیدن این خیر شادمانه‌شد و بوق و دهل زدند و مبشران را خلعت دادند و بگردانیدن و بسیار چیز یافتند» (بیهقی، 499: 1388) و «وقت چاشنگاه آواز کوس و طبل و بوق و بخاست که تاش فراش این روز حرکت می‌کرد سوی خراسان و عراق از راه بست» (همان: 280)، نمونه‌هایی از شاعران:

چنین گفت کآمد سپهدار توس یکی لشکر آورد با بوق و کوس
(فردوسی، 1374: 492)

کان قبه را ز غیبه بوق کان کس اندرقتد چو خلق چو خلق کبوتر به بقعه
(سوزنی، 1338: 316)



(شکل 4، بوق)

4- جوشن: جامه‌ی جنگی‌ای که از حلقه‌ها و تخته‌های آهن ساخته شده است و دکتتر معین این کلمه را زره و لباس ویژه‌ی جنگ معنا کرده است (معین، 1371). «مگر قوی که اهل و خویش او {عبدالله زبیر} بودند که با وی ثبات خواستند کرد در جوشن و زره و مغفر و سلاح غرق بودند» (بیهقی، 1388: 181) و «چون این حال ما را {مسعودیان} مقرر گشت درمان اینکار را به واجبی بساختیم و آنچه فرمودنی بود بفرمودیم و جوشن پوشیدیم و بر ماده پیل نشستیم و سلاح‌ها در مهد پیش ما بنهادند» (همان: 454) نمونه‌ها:

اگر در نبرد من آید کنون پوشانمش جوشن لاله‌گون
(فردوسی، 1374: 695)

تورا دشمن بودگویی همیشه جوهرسلفی که از بیمونهیب تو بود در درع
و درجوشن

(معزی، 1364: 109)



(شکل 5، جوشن)

5- حرابه: این کلمه در تمام لغت‌نامه‌ها فقط نوعی از سلاح دانسته شده است، بیهقی می‌نویسد: «اینجا شمشیر و حرابه و سنگ است» (بیهقی، 1388: 1388)

112). « و بسیار جراحت‌ها یافت از سنگ و از حربه» (بیهقی، 1388: 461). نظریه شعر خاقانی می‌توان گفت که معروفترین حربه، حربه‌ی هندی بوده است، نمونه را:

بود به هنگام زخم در صف میدان جنگ حربه‌ی هندی او حرمت تیغ یمان
(خاقانی، 1388: 25)

با حربه‌ی مرگ اگر ستیزند افتند چنان که بر نخیزند
(نظامی، 1382: 75)

6- **خراتکین**: علامه دهخدا این کلمه را با نقل از برهان قاطع نام نوعی از سلاح جنگی دانسته و گوید که شبه جوش است (دهخدا، 1352). بیهقی می‌نویسد: « و هر کسی می‌گفت: نفسی نفسی، و خصمان {بگنجدیان} در بنه افتاد و می‌بردند و حمله‌ها به نیرو می‌آوردند و امیر ایستاد. پس حمله بدو آوردند و وی حمله به نیرو کرد و خراتکین داشت و هر کس را زد نه اسب ماند و نه مردم» (بیهقی، 1388: 650) نمونه را:
در کور دین کرا بیبا همی بود بهتر که مرد کوردل اندر خراتکین
(به نقل از دهخدا، 1352)

7- **خشت**: سلاحی است کوچکتر از نیزه که آن را بالای دشمن پرتاب می‌کردند؛ این سلاح در میان ریسمان حلقه‌ای داشت که انگشت سبابه را در آن حلقه کرده و به سوی دشمن پرتاب می‌کردند (طاهری مبارکه، 1389 ج5 : 215) استفاده از این سلاح تنها در حکایت نبرد مسعود با شیر در تاریخ بیهقی آمده است. « و عادت چنان داشت که چون شیر پیش‌آمدی خشتی کوتاه دسته‌ی قوی به دست گرفتی و نیزه‌ی سرکوتاه، تا اگر خشت بینداختی کاره نیامدی آن نیزه بگذاری بردی و شیر را بر جای بداشتی... این روز چنان افتاد که خشت بینداخت شیر خویشتن را درزدید تا خشت با وی نیامد و زیرسروش بگذشت» (بیهقی، 1388: 115).

8- **دبوس**: آن را عمود، گرز آهنی و عامود نیز گفته‌اند؛ یکی از ابزارهای جنگی است که با آن می‌توان جوشن و زره را از تن دشمن درید و بالای وی غلبه حاصل کرد. (دهخدا، 1352) و از جمله سلاح‌های سنگینی است که تنها شخص شجاع و قدرتمند می‌تواند از آن درست استفاده کند و تا زمان ساسانیان در جنگ‌ها کاربرد داشته‌است (صدیق، 1349: 124). بیهقی می‌نویسد: «خیلتاش در رسید، از اسب فرود آمد شمشیر برکشید و دبوس درکش گرفت و اسب بگذاشت» (بیهقی، 1388: 113). و «چون هارون از خوارزم برفت دوازده غلام که کشتن وی را ساخته بودند بر چهار فرسنگی از شهر که فرود خواست آمد شمشیر و ناچخ و دبوس در نهادند و آن سگ کافر نعمت را پارمیاره کردند» (همان: 464) نمونه‌هایی از شاعران: دست آن کس که او بکرد دست‌بوس وقت خشم آن دست می‌گردد دبوس
(مولوی، 1385: 815)

با مهر آهنین و دبوس او بر مهره پشت شیرنر بگری
(منوچهری، 1361: 428)

سر عدو به تن اندر فرورد به دبوس چنانکه پتکزن اندر زمین برد سندان
(فرخی، 1363: 312)



(شکل 6، دبوس)



(شکل 7، دمامه)

9- **دمامه**: آله‌ای است مانند کوس و نقاره که گاهی برای برانگیختن حساسات لشکر و بیشتر در محافل شادی از آن استفاده می‌کردند چنان‌که در عقد نکاح شازاده میرانشاه آن را به نوا آوردند. «چنان‌که هیچ مذکور از شاگرد پیشه و

وضیع و شریف و سپاهدار و پرده‌دار و توقی و دمامه‌زن نماند که نه صلت سالار بگنجدی بد و برسید» (بیهقی، 1388: 525).

10- **دهل**: دهل هم یکی از وسایلی بوده که برای ضعیف‌ساختن نیروی دشمن و برانگیختن احساسات لشکر از آن استفاده می‌گردید. و اکنون در بعضی از عروسی‌ها در افغانستان، در بازی به نام «اتن»، و در ایام جشن از آن استفاده می‌کنند «آواز بوق و دهل بخاست و نعره برآمد گفتم قیامت است، آن دشت پر لشکر و پیلی چندان بداشته» (بیهقی، 1388: 354). و «چون اصناف نعمت به مجلس خلافت رسید تکبری از لشکر برآمد؛ دهل و بوق آن‌چنان زدند که کسی مانند آن یادداشت و نخواهد بود و شنود» (همان: 412). سعیدیا پرهیزکاران، خودپرستی می‌کنند مادهل درگردن خر درخلاف افکنده‌ایم

(سعدی، 1368: 613)

تحکیم کند سیر بر بوی گل فروماند آواز جنگ از دهل
(سعدی، 1363: 351)



(شکل 8، دهل)

11- **زه**: زه کمان را از رودی حیوان می‌ساختند و در دو سر آن حلقه‌ای تعبیه کرده و آن را در دو گوشه کمان استوار می‌کردند و از برای این کار ناچار بودند کمان را که از جنس سخت و قابل انعطاف بود برخلاف جهت انعطاف طبیعی آن خم می‌کردند و زه را بران محکم کرده و در وسط زه جایی برای گذاشتن دم تیر ترتیب می‌دادند که چله‌ی کمان نامیده می‌شد (طاهری مبارکه، 1389: 142). «امیر {مسعود} به ترکی مرا گفت زه از کمان جدا کن و برپیلرو و از آن‌جا بر درخت، پیلان را به زه کمان بیابویز» (بیهقی، 1388: 446).



(شکل 9، زه)

12- **شل و طراد**: از جمله نیزه‌های کوتاه که بدان شکار کنند. دهخدا آن را به نام نیزه‌ی خُرد یا عام نیز خوانده است (دهخدا، 1352). بیهقی می‌نویسد: « بر اثر ایشان صدوسی غلام... بگذاشتند، با سه سرهنگ سرای و سه علامت شیر، و طرادها برسم غلامان سرای بر اثر ایشان» (بیهقی، 1388: 227). و « پسرش را بر پیلی بود، بر بودند، و تیر و شل و شمشیردر احمد نهادند» (همان: 429).

13- **شمشیر**: یکی از ابزارهای اصلی جنگی بود با تیغه‌ی بلند و دسته‌ی مخصوص ساخته می‌شد و مانند خنجر دارای غلاف و نیام بوده است (وکیلیان، 1388: 58). در تاریخ بیهقی، به نام تیغ هم آمده است. معروفترین تیغ در ادبیات فارسی تیغ هندی است. «غلامان تیغ‌های هندی داشتند، هرچه خیاره‌تر، و کنیرکان شارهای باریک در سفت‌ها نیکوتر از قصب» (بیهقی، 1388: 411)؛ «و امروز سلجوقیان به خراسان رفتند اگر مرا با هرون عهدی بود آن گذشت و امروز میان من و از آن شما شمشیر است» (همان: 744) نمونه‌هایی از شاعران:

که را بخت و شمشیر و دینار باشد و بالا و تن تهم و نسبت کیانی
(دقیقی، 1368: 87)

چون شاه بگیرد به کف اندر شمشیر از بیم بیفکند ز کف‌ها شم شیر
(عسجدی، 1368: 39)

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
(عنصری، 1363: 417)



(شکل 10، شمشیر)

14- عراده: از ابزار جنگ شبیه به منجنیق که در روزگاران گذشته برای پرتاب سنگ از آن استفاده می‌کردند و قوت پرتاب آن نسبت به منجنیق کمتر بوده است (معیین، 1371). «وی {عراده‌انداز} سنگی پنج و شش‌منی راست کرد و زمانی نگرینست و اندیشه و پس رسن‌های عراده بکشیدند و سنگ روان شد... در ساعت جان بباد و در آن روزگار به یک سنگ پنج‌منی که از عراده بر سر کسی آمدی آن کس نیز سخن نگفتی» (بیهقی، 1388: 463) نمونه را:

نترسد ز عراده و منجنیق نگهبان نباید و را جاتلیق
(فردوسی، 1374: 84)

نه عراده برگرد او ره‌شناس نه از گردش منجنیقش هراس
(نظامی، 1382: 214)

15- عقابین: وسیله‌ی شکنجه دو قطعه‌چوب بلند که دارای نقش عقاب است که گنماکار را بر آن می‌بستند و تازیانه می‌زدند. در تاریخ بیهقی در سه مورد (حصری و پسرش، ابولقاسم کثیر و بوالمظفر حبشی) آمده است. خواجه حسن میمندی می‌خواست که یک بار حصری و فرزندش و بار دیگر ابولقاسم کثیر را با عقابین بزند؛ اما بنا بر دستور امیر و میان جگری بونصرمشکان این‌ها جان به سلامت بردند. و بوالمظفر را به اساس دستور مسعود هزار عقابین زدند. «بویکر حصری را و پسرش را خلیفه با موزه به خانه‌ی خواجه آورد و بایستادند و عقابین بزدند» (بیهقی، 1388: 153). و «چنان‌که بفرمود تا عقابین و تازیانه و جلدان آوردند و خواسته بود تا بزنند او دست با استادم زد و فریاد خواست» (همان: 346) نمونه‌هایی از شاعران:

عقابین پولاد در چنگ او عقابان سیه‌جامه ز آهنگ او
(نظامی، 1382: 63)

زلف چو عقاب در عقب بود بر بود و کشیدش در عقابین
(عطا، 1362: 721)

16- علامت یا پرچم: رایتی بوده است که در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه آن را به دست سرلشکر می‌سپردند و در جنگ نقش اساسی‌ای داشت هر گاه علامت یا بیرق گروهی به زمین می‌افتاد، این خود نشان شکست آن گروه بود. همچنین برای پذیرایی نیز از آن استفاده می‌کردند. «و امیر علامت را می‌فرمود تا پیش می‌بردند و خود خوش‌خوش بر اثر آن می‌راند» (بیهقی، 1388: 108). و «پس تاش سپاه‌سالار در رسید با کوس و علامت و آلتی و عدتی تمام و صدوپنجاه غلام از آن وی و صد غلام سلطانی که آزاد کرد بودند و بدو سپرده» (همان: 281).

17- فلاخن: این آله به گونه‌ی فلاخان، فلخم، فلماخن و... ذکر شده از جمله ابزاری برای پرتاب سنگ بوده است (دهخدا، 1352) و آن رشته‌ای است که از نخ یا ابریشم به گونه‌های مختلف، یعنی «چهار بافک»، «شش بافک»، «هشت بافک» و... می‌بافند و اکنون در افغانستان در روزهای زمستان بچه‌ها با آن برف‌جنگی می‌کنند. بیهقی می‌نویسد: «و گذرها و راه‌ها {مردم غور} بگرفتند و بانک و غریو برآوردند و به فلاخن سنگ می‌انداختن» (بیهقی، 1388: 107):

دشمن گر آستین گل برافشاندت به روی از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود
(سعدی، 1368: 76)

راست چگونه شodont کار چوگردون راست نهاده است بر تو سنگ فلاخن
(ناصرخسرو، 1363: 85)

بنات النعش گرد او همی‌گشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن
(منوچهری، 1361: 831)



(شکل 11، فلاخن)

18- قراچولی: شمشیر بلند و خیده‌ای است که در زمان غزنویان از آن استفاده می‌شد و شمشیر مخصوص سبکتگین بود و به نام‌های قراچوری، قراچور و قراچول نیز ذکر شده است (دهخدا، 1352). بیهقی می‌نویسد: «اگر حرمت این مجلس نیستی جواب این به شمشیر باشدی، قائد بانگ بر او زد و دست به قراچولی کرد» (بیهقی، 1388: 307).



(شکل 12، قراچولی)

19- کش: در فرهنگ‌ها یکی از معانی این کلمه تیردان دانسته شده است و همه از تاریخ بیهقی مثال آورده‌اند. «و دوهزار با کلاه چهارپیر بودند و کش و کمر و شمشیر و شغا، نیم لنگ بر میان بسته» (بیهقی، 1388: 287).

20- کوس: نوعی طبل بزرگی بوده که با چوب‌ها به نوا می‌آمد و در وقت آماده کردن لشکر و همچنین برای پذیرایی و... از آن استفاده می‌کردند. «وقت چاشتگاه آواز کوس و طبل و بوق و بخاست که تاش فراش این روز حرکت می‌کرد سوی خراسان و عراق از راه بست» (همان: 280). و «چون روز شد کوس فروگفتند و بوق بدمیدند و نعره برآمد. خوازمشاه به تعبیه براند چون فرسنگی کناره رود برفت آب پایاب داشت و خوف بود، سواری چند از طلیه بتاختند» (همان: 330) نمونه‌هایی از شاعران:

چون دهد کوس برون بانگ ز پوست بر باد مده جان گرامی به فسوس
(سعدی، 1363: 358)

بزد نای رویین و بر بیست کوس بیار است لشکر چو چشم خروس
(فردوسی، 1374: 452)

21- معالیق: آله‌ای که ابزارهای گوناگون را در آن می‌آویزند و به مانند «چنگک» است؛ در این‌جا کمر بندی دانسته شده که ده آویزه داشته و سلاح‌هایی را بر آن می‌آویختند (دهخدا، 1352) «دوهزار با کلاه دو شاخ و کمرهای گران ده معالیق بودند» (بیهقی، 1388: 287).

22- منجنیق: نوعی از فلاخن بزرگ که بر سر چوبی قوی تعبیه کنند و سنگ‌های کلان در آن نهاده که حتی دیوارها را ویران می‌کرد و در جنگ‌های بزرگ از آن استفاده می‌کردند و این کلمه معرب «من چه نیک» است، زیرا در زبان عربی حرف چی و کاف در هیچ کلمه نیامده است و در ایام گذشته این آله در گرفتن قلعه‌ها بسیار مفید بوده؛ پس از جهت فخر به این نام یاد شد بعد از آن معرب کردند. «صاحب قاموس گفته که معنی منجنیق، من چه نیک، یعنی من چه نیکم برای کارها و این خالی از تکلف نیست» (دهخدا، 1352). بیهقی می‌نویسد: «امیر {مسعود غزنوی} آن‌جا فرود آمد و لشکر را فرمود تا بر چهار جانب فرود آمدند و همه شب کار می‌ساختند و منجنیق می‌نهادند چون روز شد امیر برنشست و پیش کار رفت به نفس عزیز خویش و منجنیق‌ها بر کار کرد و سنگ روان کرد و سمج گرفتند... امیر فرمود غلامان سرای را تا پیش رفتند و به تیر غلبه کردند غوریان را و سنگ سه منجنیق با تیر یار شد» (بیهقی، 1388: 108):

کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان این فریق
(مولوی، 1385: 957)

از سنگ منجنیق بشکسته حص دشمن
چونان که برگذاری ببجاده را به مینا

(سنائی، 1336: 839)



(شکل 13، منجنیق)

23- ناچخ: نوعی تیرزینی است که دارای دسته‌ی چوبی‌ای دراز و محکم

می‌باشد؛ قسمت دم یا تیزی آن کشیده و نزدیک دسته‌ی آن باریک و دارای وزن کم در حدود یک کیلو یا کمی بیشتر از آن است. بیهقی می‌نویسد: «و بودی که شیر ستیزه کار بودی، غلامان را فرمودی تا درآمدندی و به شمشیر و ناچخ پاره پاره کردند» (بیهقی، 1388: 115). «و من {خوادمشاه آلتونتاش} بیرون خرگاه بودم با یارم و با سپر و شمشیر و کمان و تیر و ناچخ بودیم، امیر {سبکتگین} مرا آواز داد» (همان: 446):

اسیر ناچخ این کشته زنده پیل مست
مطیع خنجر آن گشته شر زه شیری نر

(انوری، 1337: 13)

ازها را درید کام و گلو

ناچخ هشت مشت شش پهلوی

(نظامی، 1382: 167)



(شکل 15، ناچخ)

(شکل 14، ناچخ)

24- نعره: نعره برداشتن در جنگ‌های گذشتگان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و در مورد نعره زدن گویند که رستم و خاندان او دارای نعره‌ی بسیار قوی بودند، در جنگ علاوه بر قدرت و نیروی لشکر و وسایل جنگی، نعره در تقویت جرات نقش اساسی دارد، نعره زدن نیز سبب ضعیف ساختن نیروی دشمن می‌شود. بیهقی می‌نویسد: «چون روز شد کوس فروگرفتند و بوق بدمیدند و نعره برآمد. خوامشاه به تعبیه براند چون فرسنگی کناره رود برفت آب پایاب داشت و خوف بود، سواری چند از طلبه بناختند» (بیهقی، 1388: 330) نمونه‌هایی از شاعران:

چو بشنید آن نعره‌ها را کوه‌زاد بلرزید دل در بر بندزاد

(فردوسی، 1374: 853)

چون نباشی راست میدان که چپی هست پیدا نعره‌ی شیر و کپی

(مولوی، 1385: 952)

از تگ اسپ و باک و نعره‌ی مرد کوه پرنوف شد هوا پرگرد

(عنصری، 1363: 34)

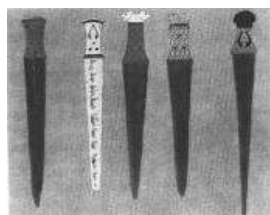
25- نیام یا غلاف: دکتر معین آن را پوشش شمشیر و دگر چیزها دانسته است (معین، 1371)، این نکته را باید افزود که نیام پوشی است برای یک عدد شمشیر چنان که مثلی است دو تیغ در یک غلاف نمی‌گنجد و نیز تیغ در نیام شدن کنایه از آتش‌بس و صلح است. «و صلحی استوار قرار گرفت و شمشیرها در نیام شد» (بیهقی، 1388: 262). «البته نباید گفت که سلطان از این آگاهی دارد... در چنین کارها سخن گویم تا شمشیرهای ناحق در نیام شود» (همان: 594) نمونه‌ها:

نبرد تیغش اگر باشد با همه خلق در نیام بود

(عطار، 1362: 819)

تن بود چون غلاف و جان شمشیر کار شمشیر می‌کند نه غلاف

(جامی، 1369: 78)



(شکل 16، نیام یا غلاف)

26- نیزه: از کهن‌ترین سلاح که در شکار و جنگ از آن استفاده می‌شد. این سلاح از چوبی بلند و محکم درست می‌شد که در سر آن آهن نوک‌تیزی قرار می‌گرفت. نیزه‌های کوچکی نیز به نام ژوبین برای پرتاب به سمت دشمن و

شکار متداول بوده است. مهارت در نیزه‌افکنی مانند شمشیرزنی و تیراندازی از نشانه‌های قدرت، سرعت و دقت در آن بوده است (بهرامی‌پور، 1384: 26). «و صحرای عظیم بود میان این دو تل، امیر پیادگان را فرورستاد، با نیزه‌های دراز و سپرهای فراخ بودند، بر اثر ایشان سواری سیصد» (بیهقی، 1388: 585). و «شیر سخت‌بزرگ و سبک و قوی بود، چنان که به نیزه در آمد و قوت کرد تا نیزه بشکست و آهنگ امیر کرد» (همان: 115):

ز دل که در اوجاه بود ناید تسلیم ز آن نی که از او نیزه کنی ناید جلاب

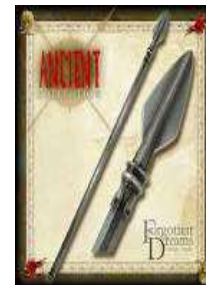
(خاقانی، 1369: 731)

چو برق نیزه را بر سنگ راندی سنان در سینه‌ی خارا نشانندی

(نظامی، 1382: 86)

آب کز سرگذشت در جیحون چه بدستی چه نیزه‌ای چه هزار

(سعدی، 1368: 572)



(شکل 17، نیزه)

27- نیم‌لنگ: دکتر معین آن را کمان، غلاف کمان و تیردان دانسته است. «و دو هزار با کلاه چهارپر بودند و کش و کمر و شمشیر و شغا، نیم لنگ بر میان بسته» (بیهقی، 1388: 287) نمونه را:

به وقت کارزار خصم و روز و نام و ننگ تو فلک را گردن آویزد شغا و نیم لنگ تو

(به نقل از بیهقی، 1388: 1066)

38- کثرت کاربرد ابزار جنگی در تاریخ بیهقی

بررسی و سیری که در تاریخ بیهقی صورت گرفت، بیش از هر قسمت دیگر در متن ذکر شده از وسایل جنگی بیشتر استفاده شده است، بیهقی می‌نویسد: «غره‌ی این محرح روز پنجشنبه بود، پیش از روز کار همه راست کردند. چون صبح بدمید چهار هزار غلام سرایی در دو طرف سرای امارت به چند رسته بایستادند؛ دو هزار با کلاه دو شاخ و کمرهای گران ده معالیق بودند و با هر غلامی عمودی سیمین و دو هزار با کلاه چهار پر بودند و کش و کمر و شمشیر و شغا، نیم‌لنگ بر میان بسته و هر غلامی سیصد از خاصگان در رسته‌های صفا نزدیک امیر بایستادند با جامه‌های فاخرتر و کلاه‌های دو شاخ و کمرها به زر و عمودهای زرین و چند تن بودند با کمرهای مرصع به جواهر و سپری پنجاه شصت به در برداشتن در میان سرای دیلمان و همه‌ی بزرگان درگاه و ولایت داران و حجاب با کلاه‌های دو شاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه‌داران بایستادند. و بسیار پیلان بداشتند. و لشکر و برگستوان و جامه‌های دبیای گوناگون با عمارها و سلاح‌ها به دو رویه بایستادند با علامت‌ها تا رسول در میان ایشان گذرانیده آید...» (همان: 287-288) این متن در پیوند به مرگ خلیفه القادر بالله و خواندن خطبه به نام امام القائم بامر الله است که سلطان مسعود به خواجه احمدحسن میمندی دستور می‌دهد تا مراسم پذیرایی در کوشک عبدالاعلی برگزار شود و غلامان و مرتبه‌داران با وسایل و ابزار جنگی آماده شوند؛ خواجه سخن امیر را تأیید می‌کند و حاجب بزرگ و سالار غلامان را می‌خواند و آن‌چه در باره‌ی رسول و نامه و لشکر و... بود دستور می‌دهد و ایشان چنان مجلسی را آماده می‌نمایند.

نتیجه‌گیری

ابزار جنگی یکی از نیازهای مبرم یک کشور برای حفظ استقلال و مبارزه با دشمنان است؛ کشوری که دارای ابزار و وسایل جنگی باشد از نیرو و توان بلندی برخوردار است. بنابر روایت بیهقی، یکی از موفقیت‌های دستگاه غزنویان داشتن سلاح‌ها و ابزارهای گوناگون بوده است. پادشاهان غزنوی علاوه بر این‌که از وسایل جنگی در پذیرایی پادشاهان، وزراء، مجلس‌آرایی و امثال آن استفاده می‌کردند، اساسی‌ترین مورد استفاده‌ی آن‌ها میدان جنگ بوده است؛ هنگامی که جنگاوران کوس و بوق و دهل و... را در نوا می‌آوردند همه با نیروی قوی آمده‌ی جنگ می‌شدند و با مشاهده کردند منجیق، دبوس، شمشیر و ابزار دیگر جنگی طرف مقابل توان و نیروی خود را از دست می‌داد.

بیهقی در تاریخ وزین خویش، از ابزار جنگی متنوع نام برده است. وسایل جنگی چون: برگستوان، آیینیه پیل، قراچولی، عراده، معالیق و مانند آن از کهن‌ترین دوره‌ها وجود داشته و نمایانگر تاریخ و تمدن باستانی خراسان بزرگ است. با گذشت زمان تمام چیزها پیشرفت کرده، این پیشرفت در ابزار جنگی نیز قابل مشاهده است، اگر امروز از ابزار جنگی دوره‌ی کهن در جنگ‌ها استفاده نمی‌شود، به این معنی نیست که از اهمیت آن چیزی کاسته نشده است، بلکه موجودیت آن‌ها در حقیقت پیش‌زمینه‌ی خوبی برای ساختن ابزار جنگی مدرن امروزی است؛ «تانگ یا گولپیکر» برگرفته شده از منجیق است، چون شکل ظاهری، بزرگی، قوت پرتاب «مرمی» و موارد دیگری میان آن‌ها مشابه است.

امروز از زره و بیرق و برخی از ابزار دیگری چون دهل با تفاوتی از آن‌ها استفاده می‌شود. دهل که در گذشته برای ضعیف‌ساختن نیروی دشمن، برانگیختن احساسات لشکر و محافل شادی از آن استفاده می‌گردید، اکنون در بعضی از عروسی‌ها در افغانستان، در بازی به نام «اتن» و در ایام جشن از آن استفاده صورت می‌گیرد.

در تمام دوره‌ها، شعرای زبان فارسی چون دقیقی، فردوسی، سنائی، خاقانی، نظامی، عطار، مولوی و... توانسته اند که لطیف‌ترین و زیباترین اندیشه و افکار خویش را با استفاده از اسامی ابزار جنگی دوره‌ی کهن به گونه‌ی جذاب و گیرا بیان نمایند.

منابع

1. انوری، محمد. (1337). *دیوان انوری*. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
2. بهرام پور، بهرام. (1384). *بررسی فرهنگ تربیت بدنی و ورزش در شاهنامه*. دانشگاه گیلان.
3. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (1388). *تاریخ بیهقی*. تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی. تهران: سخن.
4. جامی، عبدالرحمن. (1369). *بهارستان جامی*. تصحیح محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
5. خاقانی، بدیل بن علی. (1388). *دیوان خاقانی*. تهران: زوار.
6. دقیقی، محمد بن احمد. (1368). *دیوان دقیقی*. به اهتمام محمدجواد شریعت. تهران: اساطیر.
7. دهخدا، علی اکبر. (1352). *لغت‌نامه‌ی دهخدا*. تهران: امیرکبیر.
8. روان‌پور، نرگس. (1387). *گزیده‌ی تاریخ بیهقی*. تهران: قطره.
9. رودکی سمرقندی، ابو عبدالله. (1378). *دیوان شعر رودکی*. تصحیح شرح جعفر شعاع. تهران: قطره.
10. سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود. (1336). *دیوان سنائی*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
11. سعدی، مصلح بن عبدالله. (1363). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
12. سعدی، مصلح بن عبدالله. (1368). *کلیات سعدی*. ققنوس، چاپ دنیا.
13. سوزنی سمرقندی. (1338). *دیوان سوزنی*. تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
14. طاهری مبارکه، غلام محمد. (1389). *رستم و سهراب*. ج 5. تهران: انتشارات سمت.
15. سجدی، (1368). *دیوان سجدی*. تصحیح جعفر شعاع. تهران: قطره.
16. عطارنیشاپوری، فریدالدین. (1362). *دیوان عطار*. تصحیح تقی تفضلی، چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
17. عنصری بلخی، (1363). *دیوان عنصری بلخی*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه سنائی.
18. فردوسی، ابوالقاسم. (1374). *شاهنامه*. به کوشش سعیدحمیدیان. تهران: داد.
19. فردوسی، ابوالقاسم. (1386). *نامه باستان*. ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی/میرجلال الدین کزازی. ج 3. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه.
20. فرخی سیستانی، (1363). *دیوان فرخی سیستانی*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
21. کسائی مروزی، (1367). *دیوان کسائی*. تحقیق محمد امین ریاحی. تهران: توس.
22. معین، محمد. (1371). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
23. معزی، (1364). *دیوان معزی*. محمد جواد شریعت. تهران: قطره.
24. منوچهری دامغانی، احمدبن قوس. (1363). *دیوان منوچهری*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.

25. مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (1385). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسن. تهران: نشراروند.
26. نظامی گنجوی، جمال الدین الیاس. (1361). *خمسه‌ی نظامی*. باحواشی وحید دستگردی. تهران: علمی.
27. ———. (1363). *خسروشیرین*. باحواشی وحید دستگردی. تهران: علمی.
28. ناصرخسرو قبادیانی. (1388). *دیوان اشعار ناصرخسرو*. تصحیح مجتبانوی، مهدی محقق. تهران: موسسه‌ی انتشارات.
- وکیلان، منوچهر. (1388). *تاریخ آموزش و پرورش در ایران و اسلام*. دانشگاه پیام نور.